



دکتر محمد

«پس از سپری شدن قریب به سه دهه از هجرت یار همدل، هنوز به هنگام ذکر او بغضی جانگناه به گلوی او فشار می‌آورد تا جایی که چندین بار در فواصل گفت‌وگو از ما می‌خواهد تا با خاموش کردن ضبط، به او فرصتی دهیم تا بر اندوه خویش فائق آید. دکتر محمود بروجردی، داماد حضرت امام خمینی (ره) که در گفت‌وگو حاضر، مایل به گفتن بسیاری از خاطرات خویش نیست، بارزترین ویژگی امام و فرزندان ارجمندش را خداپاوری می‌داند و فقدان آن‌را در برخی از اهالی فرهنگ و سیاست، موجب برخی ناهنجاریها که هم اینک عیان است. آنچه می‌خوانید حاصل بیش از یک ساعت گفت‌وگوی ما با دکتر بروجردی است منهای مواردی که به توصیه او حذف کرده‌ایم.»

«شهید سید مصطفی خمینی و مبارزه»

در گفت‌وگو شنود شاهد یاران با دکتر محمود بروجردی

برای او محوریت امام در مبارزه اصل بود...

قبل از پرداختن به ادامه بحث آیا از دیدگاه شما برای معرفی آثار ایشان تلاش خاصی صورت گرفته است؟
پسر من در بیست‌مین سال شهادت آقا مصطفی کوشش کرد مکتوبات ایشان را جمع‌آوری و چاپ کند و واقعاً زحمت فوق‌العاده‌ای کشید. این ماجرا به سال ۷۶ برمی‌گردد. همان ۲۷ جلد آثار را می‌فرمایید؟
بله. او عده‌ای از طلاب فاضل را به کار گرفت و خودش هم شبانه‌روز سرپرستی کرد و مقداری از آثار مرحوم حاج آقا مصطفی را به نتیجه رساند و چاپ کرد. ظاهراً این آثار، بسیار مورد اقبال اهل فن قرار گرفتند.
از جنبه اندیشه مبارزاتی در عین استقلال فکری ایشان از آغاز مبارزه تا هنگام شهادت، خاطراتی را بیان کنید. نکته مهم این است که باید دقت کرد که این استقلال در چه زمینه‌ای است. آیا استقلال فکری است یا عملی؟ در هر حال حاج آقا مصطفی از سال ۴۱ که قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد، در متن مبارزه بودند. در آن زمان هنوز مسئله انقلاب سفید شاه مطرح نشده بود. یکی از دوستان قدیم حضرت امام (ره) که ظاهرآ در تهران سردفتر و عضو کانون سر دفتران هم بود، آمده بود به قم. اینها به نوعی دولتی محسوب می‌شدند. آقا مصطفی به من گفت، «آمده امام را ساکت کند؟» البته ایشان می‌گفت «آقا را ساکت کند؟» من گفتم، «خیر! خود آقا به او وقت داده‌اند. من معتقدم که آقا می‌خواهند حرفهایی را به او بزنند که برود و اگر توانست منتقل کند.» بعد از قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، شکاف عمیقی بین روحانیت و دولت ایجاد شده بود و خیلیها تلاش می‌کردند که از گذشته خودشان استفاده کنند و این شکاف را بردارند که اتفاقاتی که بعدها پیش آمد و آنها پیش‌بینی هم

مصطفی تا سال ۴۵ که امام به عتبات مشرف شدند، به تحصیل ادامه داد.
نظر امام (ره) در مورد شیوه تحصیل و مراتب علمی حاج آقا مصطفی چه بود؟
اتفاقاً من تمام ماه رمضان سال ۴۵ را عتبات مشرف بودم و یک شب که فقط من و حضرت امام (ره) بودیم و غیره حضور نداشت، از مسائل مختلف و اوضاعی که در عتبات برای ایشان پیش آمده بود، صحبت کردیم و نهایتاً هم من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.» آقا مصطفی، هم در حوزه قم و هم در نجف، زبانزد بود. سایر مدارج و مرتبه‌های علمی ایشان را هم باید از اهل فن پرسید، چون من اهل فن نیستم.

یک شب که فقط من و حضرت امام (ره) بودیم و غیره حضور نداشت، از مسائل مختلف و اوضاعی که در عتبات برای ایشان پیش آمده بود، صحبت کردیم و نهایتاً هم من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.»

پیشینه‌آشنایی شما با حضرت امام و خاندان محترمشان به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟
حضرت امام (ره) نوزده ساله و مرحوم پدرم شانزده ساله بودند که در اراک با یکدیگر دوست شدند و پس از چهار پنج ماه، دوستیشان به قدری عمیق شد که وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری همراه جد من، مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی به قم رفتند که حوزه را تشکیل بدهند و جدم به طلاب اراک نامه می‌نویسند که به قم بروند، پدرم و حضرت امام با یکدیگر سوار بر یک گاری می‌شوند و به قم می‌روند. بعد هم که در آنجا هر کدام ازدواج می‌کنند و ماندگار می‌شوند. من حدود پنج سال داشتیم که آقا مصطفی را شناختم. بچه بسیار بسیار متحرک و به اصطلاح خودمان، بچه شیطانی بود.

از این شیطنتها خاطره‌ای دارید؟

یکی از روزهای محرم و گمانم عاشورا بود که از دور دیدم بالای گلدسته‌های بلند حرم حضرت معصومه (س) یک نفر نشسته و پاهایش را از دیوار آویزان کرده است و تکان می‌دهد. مادر آقا مصطفی گفتند، «من گمان نمی‌کنم کسی غیر از مصطفی این کار را بکند.» و بعد هم معلوم شد که درست فکر کرده بودند.

از دوره تحصیل ایشان بگویید.

ایشان در مدرسه‌ای به نام باقریه که در کنار مدرسه فیضیه بود تا کلاس ششم ابتدایی را خواند و سپس به سلک طلاب درآمد. یادم هست که خودم به گوش خود شنیدم که جدم می‌گفتند، «آقا مصطفی خوب درس می‌خواند.» هر چند هفت هشت ماه بیشتر از شروع درس وی نگذشته بود. جدم بسیار نسبت به این آقا زاده‌ها حساس بودند. در هر حال آقا





که این طور نبوده و آقا مصطفی آدم عاقلی است و بعید است چیزی همراهش بوده باشد، من و آن نگهبان در شهربانی قم کنار جوی آبی نشسته بودیم و حاج آقا مصطفی (ره) داخل اتاق بودند. در هر حال آقا مصطفی را به زندان قزل قلعه بردند و دو ماهی آنجا بودند.

پس از آزادی از زندان چه کردند و چه فعالیت خاصی داشتند؟ برگشتند قم. برادر من رئیس بانک صادرات قم بود. زنگ زد به من که آقا مصطفی آمده و الان وارد شده، ابتدا به حرم و بعد به درس آیت الله آسید محمد داماد پدر آقای محقق داماد رفته است. بعد هم که درس تمام شده، با سلام و صلوات ایشان را آوردند خانه. ایشان در منزل اعلام می‌کنند که باید به ترکیه بروند که همه اهل خانه مخالفت می‌کنند. در اینجا ماجرائی پیش می‌آید که نشانه بارزی است بر این‌که ایشان چقدر حواسش جمع بوده است.

چطور؟

حاج آقا مصطفی از راه می‌رسند و همسر و بچه‌ها و مادر و خواهرها اطراف ایشان جمع می‌شوند و شور و هیجان پس از دو ماه انتظار، همه را بی‌قرار کرده است. در این موقع حاج احمد آقا از راه می‌رسد و کاغذی را به طرف حاج آقا مصطفی (ره) می‌گیرد و می‌گوید که فلانی این کاغذ را داده است. حاج آقا مصطفی (ره) می‌گویند، «یادم است.» معلوم می‌شود که آنها قبل از بازداشت آقا مصطفی با هم «یادم تو را فراموش» را شرط کرده بودند و جالب این‌که حاج آقا مصطفی (ره) پس از دو ماه و آن هم در آن شرایط پر هیجان، چقدر حضور ذهن داشته که حواسش بوده و شرط را نباشد! آیا آدمی با این هوش و حواس کسی بوده که بشود او را غافلگیر کرد و سرش کلاه گذاشت؟

چه شد که به ترکیه رفتند؟

با هزار مکافات منصرفش کردیم که نرود، ولی رئیس ساواک قم و بدیعی با عباراتی که شایسته خودشان بود، آمدند و ایشان را بردند.

در واقع دستگیرشان کردند؟

دستگیری نیست، بازداشت است. دستگیری وقتی است که کسی قصد فرار دارد و می‌بازند و او را می‌گیرند. در مورد ایشان و حضرت امام (ره) تغییر بازداشت، صحیح تر است. روزی هم که ریختند که حضرت امام (ره) را بازداشت کنند، ایشان صدای مشدعلی را می‌شنوند که کتکش می‌زند. از اتاق بیرون می‌آیند و می‌فرمایند، «روح الله خمینی منم. این وحشیکریها چیست که می‌کنند؟»

آیا در تشرفات بعدی خود به عتبات، حاج آقا مصطفی را دیدید؟

مقدر نبود که تا سال ۵۷ به آنجا مشرف شوم، در حالی که حاج آقا مصطفی (ره) در سال ۵۶ به شهادت رسیدند. از سال ۴۵ که مشرف بودید چه خاطراتی دارید؟ یادم هست که یکی از شیبا همراه با آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی در منزل حاج آقا مصطفی (ره) مهمان بودیم و حرفهای مختلفی زده شد. حاج آقا مصطفی (ره) در مورد قم خیلی حساس بودند و در آنجا اختلافاتی بین داخلها پیدا شده بود و ایشان واقعا از این قضیه ناراحت بودند. از طریق من به بعضیهایشان پیغام دادند. من هم آدم عین عبارت را نقل کردم. ایشان بسیار نسبت به این که بیت سالم بماند و وصله‌ای به آن نجسید، حساس بودند. نسبت به پدرشان هم حساسیت عجیبی داشتند که نکند کسی در راه رفتن، سخن گفتن، جلیس بودن، نامه نوشتن و امثالهم، خدای نکرده هتک حرمتی به ایشان بکند.

حاج آقا مصطفی (ره) در حوزه نجف چقدر شناخته شده بودند؟


به هنگام بازداشت دوم حضرت امام (ره) و تبعید ایشان به ترکیه، واکنش حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

در بازداشت دوم، حکومت درس گرفته بود که دیگر اجازه تحرکی به مردم ندهد، بنابراین به هر وسیله ممکن از بیرون آمدن آنها ممانعت به عمل آورد تا زمانی که خبر رسیدن حضرت امام (ره) به ترکیه به مردم رسید. من آن موقع معلم هنرستان صنعتی قم بودم. یکی تلفن زد به من و گفت که جزو نگهبانهای حضرت امام در قیصریه بوده است. شخصی بود به نام حجازی. حاج آقا مصطفی (ره) به محض شنیدن خبر رفته بود منزل آیت الله نجفی مرعشی و در خانه را هم بسته بود. آن نگهبان به من اطلاع داد که یکی دیگر از نگهبانهای قیصریه به نام رضوی، کشیک کشیده و وقتی حاج آقا مصطفی (ره) به خانه برمی‌گشته، از پشت بام منزل وارد شده و ایشان را بازداشت کرده است. حجازی گفت که قرار است ایشان را به زندان ببرند و حاج آقا مصطفی (ره) پیغام داده که لباسهایش را در بقچه‌ای بگذاریم و برایش ببریم. من به خانه‌شان رفتم و لباسها را از خادمه‌شان، صغری، گرفتم و بردیم و در تمام طول این مدت نگرانیم این بود که نکند کاغذی چیزی همراه حاج آقا مصطفی بوده باشد. یکی از نگهبانها خیال مرا راحت کرد

می‌کردند، به وجود نباید که نتوانستند و این اتفاقات روی داد. آقا مصطفی در این قضیه هم خیلی تلاش داشت که وقایع تندتر از آنچه که حضرت امام (ره) در برنامه خود داشتند، پیش برود. در سال ۴۱ هم سلسله مسائلی پیش آمد که رأی‌گیری ششم بهمین یکی از آنها بود. آقا مصطفی و والدشان در آن ایام رفته بودند عتبات و مسافرتشان سه ماهی طول کشید و در این فاصله قضایای مدرسه قیصریه روی داد. هنگامی که برگشتند، باز هم آقا مصطفی تصمیم داشت که جریانات را تندتر پیش ببرد، ولی بعد متوجه شد که در این میان از همه واجب‌تر، حفظ حرمت امام است و لذا با کسانی هم که می‌خواستند به شکلی مستقل از امام رفتارهایی داشته باشند، برخورد داشت.

یعنی که تمام سعیشان حفظ محوریت امام (ره) بود؟ بله، کاملاً همین طور است.

پس از دستگیری اول حضرت امام که حدود یک سال طول کشید، اداره بیت بر عهده حاج آقا مصطفی (ره) بود. نحوه مدیریت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا خاطراتی در این مورد دارید که چگونه بیت را حفظ کردند؟ حاج آقا مصطفی (ره) در همان روز ۱۵ خرداد آمدند به صحن و در آنجا در قسمتی از صحن نو و ایوان آیین، در جایی که آن وقتها به شکل دیگری بود، ایستادند و از مردم تشکر کردند. تشکیلات آنجا حالا به هم خورده. آن موقعها وارد که می‌شدی، همان کنار، منبری بود که علما، از جمله مرحوم آیت الله بروجردی، بالای آن درس می‌دادند. منبر به اصطلاح زبرساعت قرار داشت. حاج آقا مصطفی (ره) در آنجا ایستاد و از مردم تشکر کرد و قضایای ۱۵ خرداد گذشت. حضور حاج آقا مصطفی باعث شد که کم‌کم رفت و آمد به بیت امام زیاد شود. حتی بعضیها با اجازه شهربانی و به دستور ساواک می‌آمدند که ببینند چه خبر است. بعضی از اینها کاملاً در قم شناخته شده بودند. منزل من کاملاً روبروی منزل امام بود. حالا اطراف آن خراب شده، ولی آن خانه هنوز برجایش هست. حضرت امام در بازداشت اول، هنگامی که از قیصریه برگشتند دو ماهی در همین خانه تشریف داشتند.



ایشان بسیار نسبت به این که بیت سالم بماند و وصله‌ای به آن نجسید، حساس بودند. نسبت به پدرشان هم حساسیت عجیبی داشتند که نکند کسی در راه رفتن، سخن گفتن، جلیس بودن، نامه نوشتن و امثالهم، خدای نکرده هتک حرمتی به ایشان بکند.

ایشان قبل از این که به نجف بروند چهره شناخته شده ای بودند و طلاب نجف، ایشان را خوب می شناختند. مثلاً اگر با آیت الله آقا سید محمود هاشمی شاهرودی که از افاضل نجف هستند صحبت کنید، خواهند گفت که حاج آقا مصطفی (ره) قبل از اینکه به نجف بروند، به عنوان یک مرد فاضل طراز اول شناخته شده بودند. شما با هر کسی که ایشان را می شناخته، صحبت کنید هیچ کدام مراتب علمی و فراست در درس او را، چه در قم و چه در نجف، کنمان نمی کنید. با بعضی از اعظم نجف، ایشان دوستی بسیاری نزدیک داشتند.

نگرش ایشان در ارتباط با بیوت سایر علما چگونه بود و چه عملکردی داشتند؟

از هر جهت که تصورش را کنید خوب بود. بعد از ماجرای ۱۵ خرداد، مرحوم آیت الله گلپایگانی ما را دعوت کردند و رفتیم منزلشان و آنجا آمدیم. جالب اینجاست که قبل از وصلت با خانواده حضرت امام (ره)، من و حاج آقا مصطفی (ره) فرصت بیشتری برای گفت و شنود داشتیم. بعدش هر کدام سر خانه و زندگی خودمان بودیم و کمتر موفق می شدیم همدیگر را ببینیم. در هر حال مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) هنگام خواب تشک نمی انداخت. نمی دانم نذر کرده بود یا بر اساس تفکری چنین تصمیمی گرفته بود. آن شب هم روی تشک نخوابید. زمینها هم که آن موقع موزائیک و صاف نبود و آجر بود و پستی و بلندی داشت و بدون تشک واقعاً ناراحت کننده بود. در هر حال، ایشان با اهل انس مراوداتی داشت و احتمالاً به این سبب، چنین ریاضتهایی را به خود می داد.

آیا از این عوالم و مراودات برایمان نکاتی را نقل می کنید؟ خیر، ترجیح می دهم در این باب سخنی نگویم. در هر حال در منزل آیت الله نجفی هم که همیشه گعده بود و بار دومی هم که ایشان بازداشت شدند در واقع در منزل مرحوم آیت الله نجفی بودند.

با بیت آقای شریعتمداری چه ارتباطی بود؟

خود من شخصاً دوسه بار بیشتر ایشان را ندیدم و آن هم برای روضه رفته بودم. چیز زیادی در این باره نمی دانم. بسیاری معتقدند که صمیمیت و وفات و حالت تواضع حاج آقا مصطفی (ره) فراتر از رفتارهای متعارف اهل حوزه است. از ویژگیهای اخلاقی و شخصیتی ایشان نکاتی را ذکر کنید. در ابتدا باید این نکته را عرض کنم که روحانیون به مناسبت جایگاهشان در جامعه، از مرتبت بالایی برخوردار هستند تا آنجا که اگر یک روحانی، زن و مردی را به عقد هم در نیاورد، آن دو به یکدیگر حرام هستند. این را یک بچه هم می داند، منهای آدمهایی که رفتند فرنگستان و آمدند و عملاً نسبت به روحانیون بی اعتنایی کردند.



در مسجد اعظم ختم برگزار شده بود. حرفهای مختلفی زده شد و مطالب گوناگونی گفته شد، ولی چیزی که دستگاہ را خیلی اذیت کرد، کلمه شهادت بود. ساواک اصرار داشت که کلمه شهادت را به کار نبریم و همین نشان می داد که پشت این ماجرا، نکته ای هست. ما این موضوع را منتقل کردیم به نجف. خدا رحمت کند حاج احمد آقا گفت که خوب نکته ای را گرفته اید و معلوم می شود کاری کرده اند.

چرا؟

بی تردید به دلیل این که روشنفکران اروپایی از دست روحانیون قرون وسطی خون دل خورده بودند و این امر تا زمان حاضر هم تسری پیدا کرده است. امروز هم خیلی از آنها مخالف کلیسا هستند، مثل بسیاری از روشنفکرهای خودمان که ضد روحانیت هستند. واقعیت این است که وقتی یک غیرروحانی به روحانی احترام می گذارد، متقابلاً آن را دریافت می کند و در جامعه ما این احترام در بالاترین سطح است.

آیا مصداقی از این معنا در ذهن دارید؟

بله. مصداقی فراوان هستند و من به چند مورد اشاره می کنم. سال ۱۳۲۰ بود که همراه با جدو پدرم به بروجرد رفتم. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی هنوز آنجا تشریف داشتند. من کوچک بودم، ولی یادم هست که ایشان با نهایت مهربانی و لطف صدایم می زدند و می گفتند، «محمود آقا» من در ایشان کمترین نشانه ای از تیختر ندیدم. مرحوم آیت الله گلپایگانی به قدری رأفت داشتند که ما از بچگی به ایشان می گفتیم آقا! کرا آپیش آمد که حضرت امام (ره) در سلام کردن بر من پیشی گرفتند و مرا شرمند کردند. تیختر و تکیه معمولاً در افرادی دیده می شود که می خواهند خود را در جایگاهی غیر از شأن واقعی خود نشان دهند. حاج آقا مصطفی (ره) با تمام علمیت و با تمام آقا زادگی، چه از جانب پدر و چه از جانب مادر که از بزرگان علم و ادب ایران بودند، با آدمهای معمولی و کم سواد، گفت و شنود صمیمانه داشت. طوری که کسانی که او را به عنوان آقا زاده می شناختند، تعجب می کردند که مثلاً دارد با کاسب محل، مثل یک قوم و خویش نزدیک احوالپرسی و صحبت می کند. او هیچ وقت ادعای آقا زادگی نداشت. ادعای این که آدم فاضلی است، نداشت. ادعای این که در ردیف خودش، شخص اول است، نداشت. اگر بخواید از نوجوانی ایشان بدانید باید با آیت الله العظمی حاج آقا موسی شبیری زنجانی صحبت کنید.

نمی دانستم. دیگر چه می دانید؟

خیلی چیزها می دانم که از گفتنشان معذورم. ایشان سالها با آیت الله العظمی فاضل لنکرانی، هم مباحثه بودند. مرحوم شهاب اشراقی و این دو نفر، هم مباحثه بودند. البته چون در خلوت و جلوت با هم بودند، شاید بسیاری از نکات را نگویند. ولی آقای شبیری

زنجانی اهل این حرفها نیستند و اگر فلان امامزاده را هم، سندش را قبول نداشته باشند بالراحه می گویند، مثل اختلافاتی که الان در مورد مسجد جمکران هست و امثالهم. البته به اعتقاد من دامن زدن به چنین مسائلی به نفع جامعه اسلامی نیست و در صفوف مسلمین شکاف می اندازد. از سفرهایتان بگویید.

بعضیهایشان گفتنی نیست.

از آنهایی که هست بگویید. ایشان دیگر از اهل انس با چه کسانی مراد داشته اند؟

با آقای جعفر مجتهدی که مریدانی هم داشت. حاج آقا مصطفی (ره) می گفت، «کجا داری می روی؟» گفتم، «تهران» گفت، «می روی، ولی به تهران نرسیده برمی گردی.» و اتفاقاً همین طور هم شد. تا علی آباد رفتم و برگشتم. حاج آقا مصطفی (ره) با آقای بهاء الدینی و آقای مرتضایی هم بسیار مأنوس بود.

چگونه از خبر شهادت ایشان باخبر شدید؟

من در دانشکده الهیات که آن موقع در دفتر مرکزی حزب جمهوری بود دوره دکتری می خواندم و جاهای دیگر هم درس می دادم. از دانشکده آمدم بیرون و به آقای جواد طباطبائی برخوردم. از من پرسید، «قضیه چیست؟» گفتم، «کدام قضیه؟» گفت که چنین اتفاقی افتاده است. آمدم منزل و به آقای جمارانی تلفن زدم. ماجرا را ایشان نقل کرد. قبل از پیروزی انقلاب در واقع مرکز دریافت اطلاعاتمان منزل آقای جمارانی بود. یک جای غیر مخفی، اما در عین حال غیر مرئی که کسی هم مشکوک نمی شد و همه راحت می رفتند و اطلاعیه ها و اعلامیه ها از آنجا توزیع می شد. با نجف که نمی شد تماس گرفت و تا آخر شب طول کشید تا سرانجام عیال بنده با عیال ایشان صحبت کرد.

از مجالس ترحیم ایشان بگویید.

فردای آن روز ما رفتیم قم. در مسجد اعظم ختم برگزار شده بود. حرفهای مختلفی زده شد و مطالب گوناگونی گفته شد، ولی چیزی که دستگاہ را خیلی اذیت کرد، کلمه شهادت بود. ساواک اصرار داشت که کلمه شهادت را به کار نبریم و همین نشان می داد که پشت این ماجرا، نکته ای هست. ما این موضوع را منتقل کردیم به نجف. خدا رحمت کند حاج احمد آقا گفت که خوب نکته ای را گرفته اید و معلوم می شود کاری کرده اند.

بعدها درباره شهادت ایشان از کسی چیزی نشنیدید؟

خیلی نباید به احتمالات تکیه کرد. اطلاعات روشن همانی هستند که همه گفته اند که سر شب چند نفری آمدند نزد ایشان و صبح که خادمه منزل رفته که صبحانه ببرد، دیده که ایشان به رفاقتاده اند.

پس از ۲۷ سال که از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) می گذرد چه تحلیلی دارید؟

همان تحلیلی که حضرت امام (ره) داشتند که شهادت ایشان از الطاف خفیه الهی بود. مدتی پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، اعضای خانواده حضرت امام (ره) به نجف مشرف شدند. بیشتر از ده پانزده روز از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) نگذشته بود. حضرت امام (ره) طبق معمول می خواستند که به حرم مشرف شوند و یا نماز بخوانند. خودشان را معطر کرده بودند. عیال من می گوید، «آقا چه عطری زده اند!» به ایشان می گویند، «حضرت امام (ره) روز سوم پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) هم وقتی می خواستند نماز بخوانند، عطر زدند. گویی اتفاقی نیفتاده است.»

و کلام آخر؟

کلام آخر این که حضرت امام (ره) آنچه را که از پیام الهی شنیده بودند، از سویدای جان باور کرده بودند.

